

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

بحث در دلیل پنجم بر شرطیت اسلام در صحت عبادات است که گفته شد دلیل چهارم روایات است. اولین روایت از امام باقر علیه السلام است که سند روایت اول را بررسی کردیم.

بررسی متن روایت اول

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ (ع) إِنَّمَا يَعْبُدُ اللَّهَ مَنْ يَعْرِفُ اللَّهَ فَأَمَّا مَنْ لَا يَعْرِفُ اللَّهَ فَإِنَّمَا يَعْبُدُهُ هَكَذَا ضَلَالًا قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَمَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ قَالَ تَصَدِّقُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَ تَصَدِّقُ رَسُولَهُ (ص) وَ مُوَالَاةُ عَلِيٍّ (ع) وَ الْإِثْمَامُ بِهِ وَ بِأُتَمَّةِ الْهُدَى (ع) وَ الْبِرَاءَةُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ عَدُوِّهِمْ هَكَذَا يَعْرِفُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ.

ابوحمزه ثمالی می گوید: امام باقر علیه السلام به من فرمود: فقط کسی خدا را عبادت می کند که خدا را بشناسد، «يعرف الله» یعنی «يعلم الله»؛ علم به خدا داشته و خدا را قبول داشته باشد، «فأما من لا يعرف الله»؛ اما کسی که جهل به خدا دارد و خدا را قبول ندارد، «فإنما يعبد هكذا ضلالاً»؛ این عبادت می کند خدا را «هكذا»، بر حسب آنچه شارحین کافی مثل مرحوم فیض و دیگران دارند اشاره به همین عبادات اهل سنت است. بعد برای این که حضرت روشن کند می فرماید: «ضلالاً»، این یا تمییز است یا عنوان بدل را دارد که تمییز باشد به نظر می رسد بهتر است. در بعضی از شروح این کتاب کافی آمده: «إشارة إلى عبادة أكثر الناس الذين يعبدون الله بزعمهم من دون بصيرة و معرفة و من دون اقتداء بامام ذي بصيره».^[1]

پس تا اینجا حضرت کبری را داد، شرط عبادت معرفت است و کسی که معرفت به خدا ندارد نمی تواند خدا را عبادت کند. بعد سائل می گوید معرفت خدا چیست؟ حضرت می فرماید: «تصديق الله عزوجل و تصديق رسوله (صلي الله عليه وآله) و موالات علي عليه السلام و الائتمام به و بأئمة الهدى و البرائة إلى الله عزوجل من عدوهم هكذا يعرف الله عز و جل»؛ معرفت خدا این ارکانش هست، تصدیق به خدا، تصدیق به رسول خدا (صلي الله عليه وآله)، موالات امیرالمؤمنین علیه السلام، موالات اولاد امیرالمؤمنین علیهم السلام، و برائت از دشمنان اینها، این نکته بسیار مهمی است که برائت از اعدای ائمه یکی از مقومات معرفت الله است.

این روایت دلالت دارد بر این که کسی که معرفت به خدا ندارد نمی تواند خدا را عبادت کند. «عَرَفَ» به معنای «علم» است؛ یعنی «من يعلم بوجود الله»، لذا بعدش هم تعبیر به تصدیق می کند که علم تصدیقی، پس «عرف» به معنای علم تصدیقی است، وجود خدا را تصدیق کند، این «يعرف» آن معنای عرفان و عارفاً بحقه نیست، آن برای اوحدی از افراد ممکن است؛ یعنی کسی که خدا را باور دارد و ایمان به خدا دارد، ایمان به رسول خدا دارد، ایمان به امیرالمؤمنین علیه السلام و بقیه معصومین علیهم

السلام دارد. کسی که این علم را ندارد می‌گوید نمی‌تواند خدا را عبادت کند.

پس اولاً اینجا مسئله روی خود موضوع عبادت است که محل بحث ماست، «يعبد الله»؛ یعنی چنین شخصی که خدا را باور ندارد نمی‌تواند خدا را بپرستد، مثل اینکه بگوئیم جایی که آتش نیست کسی بخواهد دست خودش را گرم کند این نمی‌شود، معرفة الله مقوم عبادت است. پس اگر یک عبادتی بدون معرفة الله بود اصلاً این عبادت غیر الله است و لذا در بعضی از احادیث دیگر آمده کسی که خدا را قبول ندارد، اگر عبادت می‌کند غیر الله را عبادت می‌کند، چه بسا هوای خودش را عبادت می‌کند، یک چیز دیگری را عبادت می‌کند، پس این روایت به خوبی دلالت بر مدعا دارد که اگر کسی کافر بود این عبادتش باطل است و کأن لم یکن است.

نکته قابل توجه آن است که در هر آیه یا روایتی، باید دید معنای روایت چیست، آیا در این روایت بحث کمال معرفت است یا بحث اصل المعرفة است؟ در این روایت بحث اصل معرفت است. مراد از عبارت «انما يعبد الله» کمال العبادة نیست، بلکه مراد اصل العبادة است؛ زیرا معنای روشنی دارد کسی که خدا را قبول ندارد قدرت بر عبادت خدا ندارد. در این روایت چند قرینه وجود دارد که اصلاً بحث کمال مطرح نیست. قرینه اول کلمه «هكذا» است که اشاره به جمهور سنی‌ها دارد که بدون معرفت امیرالمؤمنین علیه السلام نماز می‌خوانند، این کالعدم است.

ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام شرط صحت عبادات

یک وقتی کسی به من گفت: این‌که شما در روایات دارید که اگر کسی تمام عمرش را نماز خواند و روزه گرفت و هر سال حج رفت و تمام اموالش را انفاق کرد اما ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را نداشته باشد فایده ندارد، به چه دلیل و با کدام آیه از آیات قرآن است؟ گفتم: با همین آیه‌ای که خداوند می‌فرماید: «يا ايها الرسول بلغ ما انزل إليك من ربك و إن لم تفعل فما بلغت رسالته»^[2]؛ یعنی اصلاً هیچ کاری انجام ندادی! این آیه سال آخر عمر پیامبر بود.

خداوند می‌فرماید: اگر این ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را به مردم ابلاغ نکنی رسالت خدا را انجام ندادی؛ یعنی هر آنچه راجع به توحید گفتی، هر آنچه راجع به معاد گفتی، هر آنچه راجع به فروع گفتی، اینها همه کالعدم می‌شود. «فما بلغت رسالته»، اگر بگوئیم خدا به پیامبر می‌فرماید بگو نماز واجب است و اگر نگفتی، این را نگفتی! این که ضرورت به شرط محمول می‌شود. پس یعنی اگر این را نگوئی تمام رسالت گذشته‌ات باطل می‌شود یعنی تهدید کرد.

نکته دیگر آن‌که یک تقیه خوفی داریم که در تقیه خوفی شخص باید یک چیزی را رعایت کند، یک تقیه مداراتی داریم که همین است که در روایت دارد در تشییع جنازه اینها شرکت کنید، در مجالس‌شان شرکت کنید و با ایشان ارتباط داشته باشید، برای اینکه اگر این ارتباط قطع بشود از حق و حقانیت و ولایت چیزی به گوش اینها نمی‌خورد، رفت و آمد با آنها داشته باشید و حتی پشت سرشان نماز بخوانید، خود این روایاتی که داریم. زراره پشت سر اینها نمی‌رفت نماز بخواند، امام علیه السلام فرمودند که باید برود، خود امام معصوم علیه السلام نمی‌رفتند که روی عناوین دیگری بود، ولی به اصحابشان می‌فرمودند بروید حضور پیدا کنید تا اینها ارتباط پیدا کنند و این ارتباط سبب بشود که کم‌کم از حقایق ولایت به ایشان منتقل شود، و جهات دیگری هم دارد.

نکاتی پیرامون بصیرت داشتن

امروزه این مسئله ایجاد دشمنی بین شیعه و سنی یکی از محورهای است که در مراکز امنیتی دشمنان هر روز کار می‌شود؛ یعنی دائماً دنبال این هستند که چه کنند این شدیدتر شود، روی مولوی‌هایشان کار می‌کنند، روی آخوندهای شیعه هم کار می‌کنند، از زبان ما حرف می‌گیرند و از زبان آنها هم حرف می‌گیرند تا اختلاف ایجاد کنند و جنگ داخلی ایجاد کنند. یعنی اینها

کارشناس‌هایی دارند که صبح اول وقت می‌آید فکر کند که کجا و چطوری بین مسلمین ایجاد اختلاف کند.^[3] تقیه مداراتی یک جهت‌ش این است که این ارتباط باشد، دشمنی برقرار نباشد، یهودی‌ها و آنهایی که اشدّ عداوت به اسلام هستند از این گونه اختلافات سوء استفاده نکنند. به هر حال از جهت فقهی ما باشیم و این روایت، روایت بحث کمال معرفت را مطرح نمی‌کند.

خودشان اعتراف کردند که داعش را ما درست کردیم، داعش وقتی موصل عراق را گرفت، دو روز بعد در مدارس عراق کتاب‌های داعش تدریس می‌شد، اگر یک گروه تروریستی یا یک گروه نظامی باشند این کتابها را کجا نوشته بودند؟ طالبان را چه کسانی تربیت کردند؟ در همین مدارس پاکستان، حالا آدم ببیند ریشه‌هایش و بودجه‌هایش از کجا آمده؟ یک گروهی را درست کردند که الان کشور افغانستان را گرفتند و این وضع فلاکت باری که امروز در افغانستان درست کردند، ما طلبه‌ها خیلی باید مراقب باشیم، افرادی امروز از آن طرف دنیا به حوزه قم می‌آیند برای تحقیق، از این علوم استفاده کنیم، فقط برای همین قضیه است که می‌خواهند برای خودشان خوراک درست کنند.

درباره فصل الخطاب مرحوم حاجی نوری، این قضیه را مرحوم آیت الله العظمی نجفی برای مرحوم والد ما نقل می‌کردند که یک نفر کنار حاجی نوری بوده دائم اصرار می‌کرده که این روایات تحریف قرآن را یک جایی جمع کنید که بعداً خواستید مورد مناقشه قرار بدهید، حاجی نوری هم هر قسمتی را جمع می‌کرده بلافاصله در آن زمان می‌رفته از همان قسمت یک رونوشت تهیه می‌کرده و می‌فرستاده برای سفارت لندن و بعد بعضی از همان طلبه‌هایی که در خانه حاجی نوری آن آدم را دیده بودند، گفتند ما بعداً آن آدم را در یکی از سفارت‌خانه‌ها دیدیم!

بنابراین دشمن همیشه در صدد رخنه کردن و نفوذ است، آنها می‌دانند حقایقی در اختیار ما هست که اگر این را به بشر امروز منتقل کنیم بشر زیر بار اینها نمی‌رود، تمام حرفها همین است که زیر بار نمی‌رود، این هیاهو و داد و غالی که در کشور ما ایجاد شده فقط برای همین است که می‌خواهند باب این حقایق را ببندند، حرفی از مهدویت زده نشود، حرفی از عاشورا زده نشود، حرفی از قیامت زده نشود، هر چه هست و نیست مال همین طمّاعان دنیا باشد.

اهمیت تبری در کنار تولی

نکته دیگر آن‌که تولی بدون تبری غلط است، این‌که در زیارت می‌خوانیم «سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم» این از مقدماتش است. معنای تبری این نیست که من از شخص تو برائت می‌جویم، بلکه به این معناست که برائت از منکرین این حق، آن کسی که می‌گوید علی بن ابیطالب علیه السلام ولایت بلا فصل پیامبر (صلي الله عليه وآله) را ندارد ما از او باید تبری بجوئیم، از این انکاری که او می‌کند؛ یعنی مگر می‌شود من معتقد باشم به اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام به دستور خدا ولایت بلا فصل پیامبر را دارد اما برای دیگران هم یک اعتبار مائی قائل شوند!

در روایات ما نسبت به بعضی از روایات تعبیر به «مخلط» می‌کنند؛ یعنی اینکه من به امیرالمؤمنین علیه السلام علاقه دارم ولی خلیفه اول هم یک خدماتی کرده! خدمات دوم هم خدماتی کرده، این حرفها می‌شود اعتقاد مخلط و ائمه لعن می‌کردند، ذم می‌کردند روایاتی که این عنوان مخلط را داشته باشند برخورد می‌کردند. ولایت یک امر شوخی بردار نیست، یک امری که آدم بگوید شد شد نشد نشد. ولایت اساس است.

من همیشه وقتی می‌خواهم از امام خمینی (قدس سره) تعریف کنم می‌گویم هیچ کسی را من سراغ ندارم مثل امام ولایت را فهمیده باشد، در آداب نماز و اسرار نمازش ایشان می‌گوید: این سه شهادت روحش متصل به هم است، شهادت به توحید بدون آن دو شهادت غلط است، شهادت به رسالت هم بدون آن دو تا غلط است، اینها باید باشد. بگوئیم ما توحید را قبول داریم و رسالت را قول داریم و ولایت را قبول نداریم، معنایش این است که خیال می‌کنیم! «هكذا» این ضلال است، این گمراهی است، نباید با اینها

با مسائل تقیه و مسائل وحدت، اینها مسائلی است که ممکن است با اهل کتاب هم یک وقتی وحدت داشته باشیم، «قل تعالوا إلى كلمة سواء بيننا وبينكم»^[4]، این مانعی ندارد ولی وحدت اعتقادی که بگوئیم اعتقادات شما مثل ماست و ما هم مثل شماست، این به هیچ وجه امکان ندارد.

ما طلبه‌ها باید این مسائل ایمانی و ولایی‌مان را کامل کنیم. بزرگانی که در ولایت واقعاً ثابت قدم بودند خوش عاقبت شدند، آنهایی که در ولایت لغزیدند مشکل پیدا کردند. حال قیامتشان با خداست ما نمی‌دانیم ولی در همین دنیایشان هم حساب می‌کنیم. من نمی‌گویم به عنوان مصلحت شخصی این کار را بکنیم که آن هم هست، حقیقت این است که خدا می‌فرماید «وإن لم تفعل فما بلغت رسالته»، تمام رسالت پیامبر، نه اینکه رسالت در این مورد را، این واضح است و از آیه به خوبی استفاده می‌شود و این روایات را ائمه علیهم‌السلام می‌گویند که از قرآن برایش دلیل می‌آوریم، دلیل قرآن که «بنی الاسلام علی خمس و لم یندأ بشیء ما نودی بالولاية يوم الغدير»^[5]، معنای همین آیه «وإن لم تفعل فما بلغت رسالته» است.

ولایت و اعتقاد به ولایت از اصول است، اینکه تفکیک کرده و بگوئیم ما یک اصول دین داریم و یک اصول مذهب داریم حرف غلطی است؛ ما اصول اعتقادی داریم که توحید، نبوت، معاد و امامت است، امامت جزء اصول اعتقادات است این را اشتباهاً جزء فروع دین یا اصول مذهب قرار دادند، از خود آیات قرآن استفاده می‌شود که این از اصول دین است. در کُنه تولی، تبری هست، اگر نباشد اصلاً تولی نیست و خدای ناکرده مختلط می‌شویم.

جمع‌بندی روایت

بنابراین این روایت به خوبی دلالت بر این مطلب دارد، نه کمال العبادۀ در آن وجود دارد و نه کمال المعرفة در آن وجود دارد، ضللاً در آن وجود دارد، می‌شود بگوئیم چیزی صحیح است اما ضلال نیست؛ اینها خیال می‌کنند که عبادت خدا را می‌کنند اما این عبادت نیست، نه اینکه بگوئیم عبادت هست اما مسقط قضا هم هست اما کامل نیست، نه اصلاً عبادت نیست. اگر در اینجا مسئله وحدت سیاق را مطرح می‌کنیم، الآن اگر در این روایت فقط معرفة الله بود، در روایت چهارم «إنما يعرف الله و يعبد من عرف الله»، البته «عرف امامه» هم دارد، اگر مسئله ولایت در این روایت نبود، بگوئیم «لم يعرف الله لم يعبد الله» روشن است و بحث کمال نیست، مؤمن هستند و لکن شرک خفی دارند، آنجا شرک فقهی نیست.

موضوع فرمایش امام علیه السلام «يعبد» است و حکم شرعی را بیان می‌کند، ممکن است بالاتر از حکم شرعی هم فهمیده شود، می‌فرمایند: «إنما يعبد الله من يعرف الله»، منتهی مردم حتی اصحاب ائمه علیهم‌السلام خیال می‌کردند «من لا يعرف الله» فقط کفار هستند بعد امام علیه السلام می‌فرمایند نه اهل سنت هم «لا يعرفه الله»؛ برای اینکه یکی از مقومات معرفت خدا ولایت است، ولی کبری به دست ما می‌دهد «من لا يعرف الله لا يعبد الله» نمی‌تواند خدا را عبادت کند. پس «لا يعبد الله» به این معنا نیست که عبادتش صحیح است و کامل نیست و ثوابی برایش مترتب نمی‌شود.

روایت بعد روایت چهارم همین باب است که در سندش عمرو بن ابی المقدام وجود دارد که باید وثاقت او را بررسی نمود.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] . الکافی (ط - دار الحديث)؛ ج 1، ص: 442؛ ر.ک: شرح صدر المتألهين، ص 467؛ شرح المازندراني، ج 5، ص 157؛

الوافي، ج 2، ص 80؛ مرآة العقول، ج 2، ص 300.

[2] . سورة مائدة، آیه 67.

[3] . سال گذشته مشهد مشرف بودم، یکی از مسئولین کاملاً مطلع به من گفت: سه چهار نفر از اروپایی‌ها به مشهد آمدند، از سوئد، نروژ و آلمان و ...، کار اینها این بوده که رفتند در مدارس حوزه‌های علمیه مشهد پیش اساتید و طلبه‌ها، این مذهب تفکیک چیست؟ ببینید از کجا به ایران می‌آیند، شما در حوزه قم چیزی به نام تفکیک ندارید، جایگاه مذهب تفکیک در مشهد مقدس است، عده‌ای از بزرگان آنجا تفکیکی هستند، شاگردان مرحوم میرزاهادی اصفهانی تفکیکی هستند، می‌گویند باید بین برهان و قرآن و عرفان تفکیک کنیم! دقیق‌تر از این هم می‌گویند و من فقط یک اشاره می‌کنم. حرف من این است که ببینید از کجا می‌آیند برای اطلاع این امر. اینها می‌خواهند از جهت علمی کار کنند؛ اینها مسلمان نیستند، نه قرآن، نه برهان، نه عرفان را قبول دارند، اینها می‌خواهند برای اهدافی که خودشان دنبالش هستند، چکار کنیم که در یک حوزه بین طلاب، علما و اساتید اختلاف بیاندازیم. مگر قضیه معتزله و اشاعره را چه کسانی درست کرده بودند؟ تاریخش را مراجعه کنید بیرون از دایره اسلام بیشترین دعوا را بین مسلمین مطرح کردند.

[4] . سوره آل عمران، آیه 64.

[5] . «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ صَالِحِ بْنِ السِّنْدِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ أَبَانَ عَنْ فَضِيلٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ 7 قَالَ: بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ وَلَمْ يُنَادَ بِشَيْءٍ مَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ يَوْمَ الْغَدِيرِ.» الكافي (ط - الإسلامية)؛ ج2، ص: 21، ح 8.